

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به مسأله زاد، همان طوری که عرض شد  
مسأله یک مقداری حساس است و به طور کلی در  
قضیه زاد ما به قدر توسعه مسأله «ما یحجّ به» را  
داخل می‌کنیم که هم مال را شامل شود و هم قوت  
را شامل بشود. نسبت به قوت عرض کردیم که در  
روایات راجع به قوت قائل به تسامح شده است و  
آنچه را که مورد نظر هست در مورد قوت، قدری  
قائل به سهولت هستند.

ما در یک سفری بود که برای شام از راه ترکیه  
می‌رفتیم، یکی از دوستان با همان ماشین سواری  
خودش بود، بعد یک جایی در یک شهر و مکانی که  
در آن جا بود نگه داشت، مثل اینکه مکان مقدسی  
بود و برکه‌ای داشت و ماهی‌ها در آن بودند و برای  
آن ماهی‌ها گندم نذر می‌کردند. ماهی‌هایش هم  
ماشالله خیلی بزرگ بودند و شنا می‌کردند - این قدر  
ماهی‌ها از کثرت، توی هم وُول می‌خوردند که اگر  
دست می‌زدی دو تا در می‌آوردی - و هیچ کسی هم

حق نداشت اینها را بگیرد و آنها هم خیلی پروار و بزرگ شده بودند. هی می آمدند و برایشان گندم می ریختند در آن برکه و آن جا هم نوشته بود مقام ابراهیم، و مشخص بود که جای روحانی هست و بعد یک ماشینی در آن جا آمد از همین اتوبوسهای ایرانی ها نگه داشت، ما غذا را خورده بودیم و آمده بودیم کنار نشسته بودیم، دیدیم یک پیر زن و پیر مردی مثل اینکه مال یزد بودند، می رفتند برای زیارت حضرت زینب، کنار نگه داشتند و آمدند دو تایی رفتند کنار یک درختی و آن کیسه شان را باز کردند و ما هم نگاه می کردیم که یک مقداری نان خشک در آوردند و بعد یک کیسه دیگری را باز کردند و ظرفی را درآوردند و معلوم شد آن ظرف ماست است و ماست سفت و آب ریختند و با پونه و یک خرده کشمش و نشستند ناهارشان را خوردند. گفتیم خب بالاخره این هم یک جور غذا خوردن است دیگر و خیلی هم خوب و سالم است.

در حج در زمانهای سابق این طوری عمل می کردند، یعنی افرادی که مثلا می رفتند برای همان

مسأله صحت مزاج و اینها؛ مثل الان نبودند که الان رستورانهای بین راه و اینها معلوم نیست چه به آدم می دهند! اینها با خودشان برمی داشتند و می بردند، آن قوتشان بود. نسبت به گوشت هم همینطور گوشت را به یک نحوه ای درمی آوردند که چند ماه می توانست سالم بماند نمک سودش می کردند و سُرخ می کردند و زیر آفتاب چه می کردند که بماند و ماهها هم می ماند و خراب نمی شد.

بله یک کسی از افراد و از بستگان سببی ما هم همان زمان شاه اینطوری که نقل می کنند با ماشین خودشان رفتند مکه، پیکان داشتند، می گفتند با پیکان رفتیم مکه زمان شاه و آمدیم و حتی یک بار هم پنچر نشد، از راه عراق رفتند - از عراق هم مرز دارد - و ظاهراً گفتند: از نجف رفتیم و با آن پیکان زمان شاه، من هم دیده بودم پیکانشان را پیکان قهوه ای رنگی بود. بله ما هم تا وقتی که در مشهد در جوار حضرت بودیم این پیکان را مشاهده می کردیم: این همین پیکانی است که مکه رفته و آمده و یک پنچر هم نشده و چند نفری، با خودشان اینطوری گوشت برده

بودند، و آن زمان به همین کیفیت بوده.

علی کل حال این کیفیت قوت در آن زمان سابق به همین نحوه متعارفی بود که انجام می دادند و خلاصه خیلی بر خودشان مشکل نمی گرفتند و اینکه روایت داریم که قوتی داشته باشد این منظور همین است، یعنی یک چیزی که بتواند خودش را در سفر نگاه دارد که اضافه بر این ما گفتیم که همان مال هم از نظر توسعه داخل در همان قوت و اینها می شود چه اینکه انسان قوت داشته باشد چه این که مالی داشته باشد که بتواند صرف کند.

روایات در این مسأله بر چند قسم آمده؛ یک دسته از روایات روایاتی است که دلالت می کند بر این که شخصی بذل کند زاد و راحله را، دیگر حج بر ذمه متعیّن و منجز می شود و به عنوان حجّة الإسلام مورد قبول واقع می شود، نسبت به این دسته خاص روایات اعاده نداریم کسی که بذل زاد و راحله کند، خب این یک دسته از روایات. روایات را خودتان بروید نگاه کنید روایات زیادی در این جا هست نیاز به گفتن ندارد و قتمان هم نگذرد.

از این به بعد مسأله فرق می‌کند، دسته دوم روایاتی است که دلالت می‌کند «مَنْ يَحُجُّ بِهِ بَعْضُ إِخْوَانِهِ، بَعْضُ جِيرَانِهِ، بَعْضُ رَفَقَائِهِ...» که بذل مال نمی‌کنند بلکه با خودشان به مکه می‌برند، یعنی می‌گویند آقا ما داریم می‌رویم تو هم بیا برویم. اسب داریم، راحله داریم، ماشین هست دارد می‌رود یک جای خالی داریم تو هم بیا سوار شو یا اینکه فرض کنید بلیط طیّاره، یکی هم جای خالی دارد بیا برای تو هم بلیط می‌گیریم و تو هم بیا برو که او را با خودشان می‌برند. این یک دسته در قبال آن دسته دیگر. خب در این جا هم روایاتی داریم که این کفایت از حجّة الإسلام می‌کند الا مواردی که بعدا عرض می‌کنیم.

و دسته سوم روایتی است که دلالت می‌کند که مولا بنده‌اش را به مکه می‌برد مولا بذل مال نمی‌کند، چون عبد مالک نمی‌شود بنده‌اش را به مکه می‌برد، در این جا هم این را داریم که کفایت از حجّة الإسلام می‌کند در این مورد از روایات.

البته در اینجا روایات دیگری هم داریم در اینکه: کسانی که مخالف هستند و بر مبنای خلاف و بعد تنبه پیدا می‌کنند، آن حج هم کفایت از حجّة الإسلام

می کند و در بعضی از روایات داریم «فِيحُجِّ إِذَا تَنَّبَهُ»  
یا اینکه در بعض از روایات داریم «إِنِّي أَحِبُّ أَنْ  
يُعِيدَ» یا «يَحُجُّ فِي مَا بَعْدَ» علی کل حال حالا آن  
مسأله حجّ مخالف مسأله اش فرق می کند. در اینجا  
دو دسته از افراد مورد نظر هستند: یکی کسی که او  
را به حج می برند، یکی هم مولایی که عبدش را به  
حج می برد؛ بعد از این که عبد حرّ شد حج را باید  
اعاده کند. مسأله «يجب» یا اینکه که در آن موردی  
که «فِيحُجُّ بِهِ بَعْضُ إِخْوَانِهِ» آن مثلا اگر کسی بگوید  
آقا مثلا ماشینم یک جای خالی دارد بیا با هم بریم  
این شخص هم «فَيَجِبُ عَلَيْهِ إِعَادَةُ الْحُجِّ إِذَا يَصِيرُ  
مُوسِرًا» در آن وقت مُعْسِرًا بود در وقت إِعْسَارِش  
بود حالا در وقت إِيسَارِش است اگر این مُوسِر شد  
این مُوسِر شدنش این را منقلب می کند و حج را بر  
ذمه او واجب می کند اما در مورد بذل مال، ما در  
آنجا نداریم که او يَجِبُ عَلَيْهِ است.

خب در این جا دو مطلب هست که باید به این  
دو مسأله اشاره کنیم یکی اینکه مگر حجة الإسلام  
چند تا داریم؟ وقتی در روایت صریح هست که «هذا  
يُجْزِي عَنْ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ» چطور دوباره حضرت  
می فرماید که «يُعِيدُ» مثل اینکه فرض کنید که در

مورد صلاة، شخص مصلى صلاة ظهر را بخواند در عين حال بگویند يُعيد الصلاة که خب معنا ندارد دو مرتبه بخواند، صلاة که ۲ بار واجب نیست، یک بار واجب است. این حجة الإسلام یک صفتی است برای آن حجی که یکبار در همه عمر به ذمه شخص مکلف در صورت تحقق شرایط عقلیه - همانطور که عرض کردیم ما شرط وجوبی برای حج نداریم ما شرط عقلی داریم، حج به نحو اطلاق واجب است که البته در بحث اطلاقش که بحث اصولی است که یک بحث اصولی نسبتاً مفصلی در این بحث اطلاق انشالله در یکی دو هفته دیگر... این حجة الإسلام وصفی است برای آن حج در یک مرتبه برای همه عمر... **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ... ﴿آل عمران، ۹۷﴾** این می شود حجة الإسلام، چطور حضرت با تصریح به این که این حج حجة الإسلام است در اینجا باز تاکید می کند بر اینکه «فَلِيحُجَّ ثَانِيًا»؟

البته خیلی از آقایان قائل به استحباب شدند که همانطوری که عرض کردم مسأله استحباب است که البته این را می آیم ان شاء الله از شنبه که مطالب فقهاء را در این زمینه نقل می کنیم این را هم

می گوئیم که در این جا گفته اند که در این «فلیحجَّ»  
معنایش معنی استحباب است یا مثلاً فیجب در آن  
معنای استحباب است در بعضی موارد هم یجب  
است ولی مقصود معنی استحباب است.

اولاً ظهور این مسأله با استحباب کاملاً در تنافی  
و تعارض است زیرا در این جا جنبه اعاده دارد  
«فِیَجِبُ إِعَادَتُهُ» در مورد استحباب که معنی اعاده  
صدق نمی کند یعنی این ابرو باز کردن و چشم کور  
کردن این روایت است، شما یک استحباب  
می خواهید حمل کنید در حالتی که هم اولاً در یحجَّ  
که ظهور صیغه امر در وجوب است دست می برید  
هم در یجب که تصریح در الزام است دست می برید  
و هم در اعاده که برای تکلیف الزامی می آید دست  
می برید، یعنی اعاده در مورد قضاء گفته می شود یا  
در مورد بطلان تکلیف قبل که بر غیر شرائط صحت  
اتیان شده است، در آنجا اعاده صدق می کند و الا  
اگر کسی که نماز را خوانده باشد، منتهی حالا  
می خواهد فرض بکنید به جماعت بخواند این را که  
نمی گویند اعاده نماز، نه، می گویند صلاة بجماعة،  
اعاده در آن مواردی است که آن تکلیف قبل، اتیان  
نشده است آن را می گویند اعاده یا در موردی است



که تکلیف قبل ایتیان شده است و لکن مکلف یا مولا آن تکلیف را کَانَ لَمْ یَكُنْ تَلْقَى می کند نه اینکه باطل است و کَانَ لَمْ یَكُنْ تَلْقَى می کند و تکلیف بعد را به جای تکلیف قبل قرار می دهد مثل اینکه در نماز فرادی که بعد انسان به جماعت می خواند آن صلاة جماعت را به جای فرادی قرار می دهد و آن صلاة فرادی صحیحاً بوده... در این مورد اعاده گفته می شود.

پس بنابراین در تمام این موارد حمل روایت بر خلاف ظاهر است که وَ هُوَ بَاطِلٌ. روی این حساب ما در مورد حجة الإسلام باید بینیم که - آن مطلبی که من می خواستم خدمت رفقا عرض بکنم این نکته ای است که از مسأله فقهی یک مقداری به جنبه باطن قضیه گرایش پیدا می کند و آنجاست که نظر فقیه را از مورد استحباب به مسأله وجوب بر می گرداند این نکته است و آن مطلب این است - آنچه را که خدای متعال واجب کرده است برای یک انسان آن عبارت از ایتیان این عمل است مباشرةً به عنوان اَنَّهُ فَرْدٌ و بعنوان اَنَّهُ شَخْصٌ و بعنوان اَنَّهُ مَتَابِعٌ و بعنوان اَنَّهُ مُسْتَقِلٌّ و بعنوان اَنَّهُ یَجِبُ عَلَیْهِ التَّكْلِيفُ و به این عنوان حج برای انسان و برای مکلفین تشریح

شده وقتی که شارع مقدس می‌آید به حضرت  
 ابراهیم می‌فرماید: **وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ**  
**رِجَالًا وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ**  
**﴿الحج، ۲۷﴾** یعنی افراد با اختیار خودشان و با میل  
 خودشان و با آن جهاز خودشان و با قدم خودشان و  
 روی پای خودشان و روی فهم و ادراک خودشان  
 روی این مبنا بیایند و این عمل الهی را، آنچه متابعت  
 عمل اولیاء الهی است این عمل را، متابعتاً انجام  
 بدهند. البته متابعتاً نه بعنوان اینکه فقط جنبهٔ متابعت  
 داشته باشد نه! چون حج برای هر فردی تشریح شده  
 نه اینکه فقط حج برای یک نفر تشریح شده باشد، این  
 خطاب حرکت کن و بیا به سوی من این یک خطابی  
 است که به هر فرد تعلق می‌گیرد؛ منتهی ابتدای این  
 مسأله و سر سلسله دار این مسأله حضرت ابراهیم  
 بوده که به حضرت ابراهیم ... **وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ اِبْرَاهِيمَ**  
**وَ اِسْمَاعِيلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ**  
**الرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿البقرة، ۱۲۵﴾** که اینها آمدند و اصل  
 بنا را ساختند که دیگران بیایند و آماده بشوند، البته  
 از یک نظر ما جنبه متابعت داریم و از یک نظر نفس  
 خود این اعمال «لَوْخَلَّى وَ طَبَعَهُ» متوجه تک تک هر  
 مکلف است که می‌خواهد این عمل را انجام بدهد؛  
 و طبعاً مکلف، مکلفی است که با اراده خودش با

اختیار خودش و در کمال حرّیت و آزادی بخواهد حرکت بکند.

آن عبدی که مولا او را می‌برد او کأنّ آن اختیار کافی و لازم را ندارد، گرچه ایمان دارد گرچه می‌داند گرچه از خود مولا ممکن است بهتر بفهمد و عقل و مغزش بیشتر کار کند - خیلی از عبدها بودند که خیلی از مولا سر بودند و مولا می‌آمد پیش اینها چیز یاد می‌گرفت - ولی باز از نقطه نظر ظاهر یک نقصی در اینجا وجود دارد و آن چیست؟ اینکه در تحت اطاعت آن است در تحت رقیّت آن است، اگر به او بگویند تو را نمی‌برم او نمی‌تواند بیاید، همین مقدار کافی است، اگر به او بگویند از وسط راه تو را بر می‌گردانم باید بگردد چون عبد است، و حضرت ابراهیم حرّ می‌خواهد و اینجا حرّ می‌خواهد، شخص باید حرّ باشد و آزاد باشد و با اختیار خودش حجّ را انجام بدهد حالا بر طبق بعضی از شرائط، این اگر نتوانست حرّ باشد و به این کیفیت انجام بدهد، خدا می‌گوید این را به عنوان حجّة الإسلام از تو قبول می‌کنم ولی این به عنوان یک قضیه شرطیه یا وقتیّه است.

تلمیذ: مثل مسأله زن که اگر شوهرش خرج کند.

استاد: «إِنَّ زَيْدًا مُتَحَرِّكُ الْأَصَابِعِ» شما که خوانده‌اید «متحرک الأصابع مادام کاتباً، إذا لم يكن كاتباً لا تتحرک الأصابع» یا اینکه فرض کنید که «إِنَّ الْقَمَرَ يَنْكَسِفُ مَادَامَ حَيْلُولَةَ الْأَرْضِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشَّمْسِ» این حیلولة وقتی برود کنار، القمر لا يكون منكسفاً. الكسوف يتحقق بحیلولة القمر بين الأرض و بين الشمس.

این مسأله که باید عبد این عمل را انجام بدهد در این وضعیت فعلی خب بله، این حکم می‌آید و بر او مستقر می‌شود. مولا به او امر می‌کند می‌گوید که همراه ما حجّ بیا، خب می‌رود و حج انجام می‌دهد «و فی ظرف الرقیه یعدُّ هذا الحجُّ حجّة الإسلام» خب در این حرفی نیست بله، این حجّة الإسلام به همین ملاک بعنوان «أنّه رُقٌّ یبقی معه حجّة الإسلام، بعنوان أنّه رِقٌّ، فی ظرف الرقیه و حجّة الإسلام مقیّدهً بهذا القید و موصوفهً بهذا الوصف» این حجّة الإسلام موصوف به وصف رقیّت، این حجّة الإسلام بله درست است شکی هم در آن نیست اشکالی هم در آن نیست، و اگر از دنیا برود این را در روز قیامت در زمره حجّاج به حجّة الإسلام

محشور می‌کند.

اما اگر آمد و حرّ شد خب حجة الإسلام فی حال حرّیت چی؟ یَبْقَى بحاله، باید برود حجة الإسلام انجام بدهد. چون حجة الإسلام حرّاً برای کسی است که حرّ است. صورت مسأله تا الآن مسأله مسأله رِق بود خیلی خوب بعنوان «أنّه رِق» حجة الإسلام انجام داده و این همان نکته ای است که شما در کتب فقهیه این را نخواهید یافت و این مسأله ای است که بزرگان فرمودند این یکی از مسائل حج این است که حالا این مقدار را می‌گوییم بعد دیگر توضیح بیشترش ان شاء الله برای همان موقعی که قرار است، حالا ببینیم کی توفیق پیدا می‌کنیم.

درست شد؟ خیال می‌کنم دیگر رفقا گرفته باشند آن حالت اختیار و حرّیتی که شخص در ایتیان به حجّ باید مختار باشد به جمیع الجهات، باید با کمال آزادی این راه را انتخاب کند و با کمال اختیار انتخاب کند و با کمال حرّیت این مسیر را انتخاب کند با رقیّت متحقّق نمی‌شود ولی حکم رقیّت موجب نمی‌شود که خداوند این فیض را به او نرساند، نه، این حجة الإسلام را به عنوان رقیّت از او

قبول می‌کند، اگر از دنیا رفت حجة الإسلام انجام داده اگر حرّ شد صورت مسأله برمی‌گردد حضرت می‌فرمایند «فَيَجِبُ إِعَادَةُ الْحَجِّ عَلَيْهِ إِذَا يَصِيرُ حُرًّا» این چیست؟ این دلالت بر الزام می‌کند یا استحباب؟ جناب آقای فقیه المعاصر...، کجای این روایت دلالت بر استحباب می‌کند؟ حالا دیدید فهم عرفانی چقدر در فهم روایت تاثیر دارد؟ وقتی که افرادی مثل صاحب جواهر می‌آیند حکم استحباب می‌کنند و خیلی از این موارد که می‌گویند اصلاً قبول نیست، نه، حج قبول است آنهایی هم که می‌آیند می‌گویند واجب است می‌گویند خب آن اصلاً حجة الإسلام نبوده ثواب به او دادند!

حجة الإسلام هست منتهی حجة الإسلام داریم تا حجة الإسلام! - و مسأله دوم که دلالت قطعی بر همین فتوای استحباب است آنجایی هست که بذل نمی‌کند و «يَحُجُّ بِهِ»، می‌گوید بیا با هم برویم کرسی موجود بیا سوار شو با هم برویم زاد و راحله موجود بیا با هم برویم «فَيَحُجُّ بِهِ» می‌برند او را، نه اینکه به او ببخشند این هم در اینصورت قابل برای حج نبوده، استطاعت حج که نداشته استطاعت حج یعنی چی؟ یعنی شخص بتواند حرکت کند خودش با

اختیار خودش و با حالت تملک و با حالت استقرار تکلیفی که تکلیف مستقر است و احساس این تکلیف را بکند و این احساس تکلیف چطور با عدم وجود زاد و راحله ممکن است؟ البته این در صورتی است که مشی نتواند چطور در آن صورتی که راحله در آنجا نیست و زاد هم نیست چطور تکلیف در آنجا هست؟ شخص نمی تواند برود.

حالا اگر کسی بگوید بیا برویم این را برده اما قضیه بر خودش مستقر نشده، نکته اش را دارید؟ متوجه می شوید یا نه؟ خودش نیامده. در مورد بذل، شخص می آید بذل می کند وقتی بذل مال می کنند آن شخص مالک! می گویند: آقا این فرض کنید فیش حج یا این مال، دو میلیون فرض کنیم این شخص می گیرد پول را قشنگ می گذارد در جیبش وقتی رفت تو جیبش جرق و جوروق اسکناس ها مثل جیب من جرق جوروق ولی این اسکناس نیست کاغذ است وقتی اینجا جرق جوروق می کند پول تو جیبش است این مالک است وقتی که این مالک شد، این مالکی است مثل سایر افراد مالک، دیگر وقتی که مالک شد آن جنبه تکلیفی که بر مشخص مستطیع بعنوان «أَنَّهُ حُرٌّ وَّ أَنَّهُ مَالِكٌ وَّ قَابِلٌ لِلْإِتْيَانِ...» به او

تعلق می‌گیرد لذا حضرت نمی‌گویند فلیحج! حجّ بعدی می‌شود مستحب. ما در مورد بذل إعاده نداریم اما در مورد فیحجّ به إعاده داریم مال این است!

تلمیذ: این عدم اختیاری که در اینجا هست نمی‌تواند، چون گفته مال را فقط در مورد حجّ خرج کن و استفاده کن، درست است که مالک هست اما نمی‌تواند در غیر حجّ خرج بکند.

استاد: اشکال ندارد ولی مالک می‌شود ببینید وقتی مالک می‌شود...

تلمیذ: یعنی با آن اختیاری که شما می‌فرمائید اینجا یک مقدار با آن حالت منافات پیدا می‌کند استاد: نه اشکال ندارد.

تلمیذ: چون اختیار یعنی اینکه قدرت بر عدم و انجام فعل داشته باشد.

استاد: تازه من از این بالاتر می‌گویم شخص وقتی که یک مالی را بذل می‌کند می‌تواند پس بگیرد من از این حرف شما بالاتر می‌گویم ولی باز در این صورت فایده ندارد، چرا؟ چون حصول مال یک مسأله‌ای نیست که خدا برای حصول ما حدّ و مرزی



قرارداده باشد. اگر این مال برای تو حاصل باشد؛ با کسب و کار اگر این مال برای تو حاصل بشود، بواسطهٔ ارث یکدفعه یک چکش به کلهٔ بابات بخوره تق بیفتد زمین و ارثش برسد به شما، چکش به کله‌اش خورده این نرفته خودش کار کند، این هم در اینجا حصول مال الآن در اینجا پیدا شده، یا اینکه فرض کنید این یکدفعه مثل ملانصرالدین دعا کند یکدفعه از آن بالا یک چیزی بیاید در آنجا پایین.

یک آقای بینش بود گاهی من ذکر خیرایشان را می‌کردم می‌گفت: یک روزی در همدان - یک مدرسه ایی بوده پشت یک امامزاده که برای رفتن به مدرسه، درش طوری بوده که مشروط به عبور از امامزاده بوده - یک وقت داشته می‌رفته، دیده یکی از این لاتها، از این لاتهای خلاصه مفصل همدان ایستاده و دارد گریه و زاری می‌کند، یکی یکی به گناهایی که می‌کند اعتراف می‌کند: ای امام زاده دیدی من فلان کردم چی کار کردم فلان شب رفتم... دیگر شروع کرده بود خلاصه هی به گفتن و گفتن و اعتراف هم نسبت به خمر و نسبت به فلان

و داشت یکی یکی مثل کلیسا داشت اعتراف می کرد؛  
یکدفعه او هم از در پشت در امامزاده گفت: ای  
فلانی - اسمش هم می دانست - ما گناهان تو همه را  
بخشیدیم - مثل [لحن] پادشاهی - مشروط به اینکه  
دیگر نکنی و این کار را انجام ندهی و توبه کنی و به  
مسجد فلان چقدر پول بدهی. می گفت این را گفتیم  
و رفتیم. می گفت: یارو آمده بود و داشت برای همه  
می گفت این امامزاده معجزه کرده! نمی دانید چه  
کرده؟! هیچ نمی دانی، اسم من را می گفت به اسم  
من، گفته: اگر دیگر تکرار نکنی ما همه گناهانت را  
می بخشیم؛ داشت تعریف می کرد؛ - برای من  
می گفت - آمده بود پیش من می گفت آقای بینش  
نمی دانی. گفتم عجب تو دیگر باید ترک کنی و انجام  
ندهی ...

حالا اگر یکدفعه سقف بشکافد و دو میلیون پول  
بیاید، حالا می گویند در این دولت احتمال دارد در  
بعضی از دولتهای فخریه از این معجزات می کنند  
یکدفعه سقف خانه می شکافد یکدفعه ۲ میلیون  
برای آدم می آید، همین که این دو میلیون یا ۵ میلیون

آمد حج واجب است، حالا این از کجا آمده نمی دانم، جبرئیل فرستاده یا میکائیل یا اجنه برایش آوردند، دوستش داشتند... به این حرف‌ها کاری نداریم این تحصیل مال در اینجا برای او شده، به محض تحصیل این شد مستطیع، در مورد بذل این برای او این حالت تحصیل می‌شود یعنی یک شخصی بیاید بگوید که آقا بنده ۵ میلیون به شما بذل می‌کنم و بعد هم پس نمی‌گیرم و این را من برای حج می‌دهم شما نمی‌توانی در چیز دیگر صرف کنی ولی آن می‌گوید من دیگر پس نمی‌گیرم، می‌گوید من این را به شما بخشیدم، من این را برای حج به شما بخشیدم وقتی می‌بخشد شما مالک می‌شوید یا مالک نمی‌شوید؟ حق تصرف نداری و در این هیچ گونه نمی‌توانی تصرف کنی و با این فقط باید بروی فیش بخری، مالک می‌شوید بعد از این که مالک شدید آن موقع می‌روید و نسبت به مقدمات اقدام می‌کنید. آیا حال شما با حال آن کسی که می‌گویند بروید حج یکی است؟ این را چیزی به او ندادند، مالک چیزی نشده، می‌گوید آقا برویم صندلی هست بیا تو بنشین با هم

برویم؛ یک قران هم به او نمی دهند، هر چی خوردیم  
تو هم بخور.

تلمیذ: زن هم همین طور است دیگر؟

استاد: زن هم خب بله.

تلمیذ: زن را آدم خرجی اش را می دهد، اگر

شوهرش او را ببرد نباید مقبول باشد تا بعداً خودش

مستقلاً مستطیع بشود یا شوهرش بذل کند به او.

استاد: البته ما این را عرض می کنیم که چرا

روایات در مورد زن نیامده. مسأله تکلیف زن فرق

نمی کند با بقیه یکی است الا این که در این جا یک

نکته ظریفی است که آن ان شاء الله باشد برای بعد،

دیگر وقت گذشت، بله مسأله زن هم همینطور

است.

وقتی آدم مطالب را می خواند به آن متنی که

بزرگان بر سرمان دارند - واقعا من نسبت به خودم

نگاه می کنم - پی می برد که واقعا این ها خیلی به

گردن ما حق دارند، خیلی، واقعا آنها این دیدگاه را

آوردند و با این دیدگاه ما را آشنا کردند، در حالی

که روایت یکی هست! ما نیامدیم از پای منقل

بگویم که این واجب است! روایت «يَجِبُ عَلَيْهِ

إعادة الحجّ» است، یعنی هیچ از خودمان نیامدیم  
روایتی جعل کنیم ولی کیفیت برداشت چقدر تفاوت  
می‌کند؟ چقدر مسأله عوض می‌شود؟!  
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ